

## معلم قرن ۲۱

نسل قبل از ما می گفتند اگر به طور اتفاقی می دیدیم آقای معلم وارد دستشویی می شود، برایمان اتفاقی عجیب بود. انگار که تصور می کردیم آقای معلم با این عظمت مگر دستشویی می رود!

نسل ما اگرچه به موضوع انسان بودن معلم واقف شده بود و در کنار معلم ها به بازی هم می پرداخت و با هم شوخی هم می کردیم، در یک چیز شک نداشتیم. اینکه معلم همه چیز را می داند و اگر چیزی را نمی دانیم، معلم منبع معتبری برای صحنه گذاشتن و یا رد کردن آن است.

اما نسل جدید با معلم میانه اش کمتر هم شده است. اعتبار علمی معلم و شأن اجتماعی او دیگر مانند نسل ما نیست. نسل کنونی اگر کمی میدان پیدا کند، یکسره به نقد و حتی نفی بسیاری از تصمیمات معلم دست می زند.

به طور فرضی این سه تصویر از معلم را شاید بتوان به سه دوره جداگانه و سه پارادایم در فلسفه آموزش نسبت داد.

### معلم در دوره اول

تصویر اول مربوط به دوره ای است که آموزش همگانی نبود. آموزش تنها برای عده ای مجاز و یا ممکن بود. آموزگاران هم افرادی بسیار ویژه بودند که توانسته بودند دانش عصر خود را به چنگ آورند. آموزگاران به این جهت که در بسیاری مواقع به نهادهای مذهبی متصل بودند، جنبه تقدس هم گرفته بودند. این موضوع حداقل در مورد ایران از بیش از هزار سال پیش درست به نظر می رسد. البته در اروپا هم، کلیسا متولی آموزش بوده است. دانش، گوهری کمیاب و دارنده آن انسانی متفاوت و غیر عادی می نموده است. مجموعاً دانش بشری در انحصار عده ای خاص بوده است. از آنجا که آنچه دانش بر بشر می نمایاند در هر حال همواره جنبه نوآوری و اعجاب دارد، دارندگان دانش هم انسان هایی اعجاب آور می نمودند.

این وضعیت، ارتباط خاصی را بین معلم و متعلم ایجاد می کند. دانش ارزش است. پس معلم که منبع دانش است، ارزش و جایگاه ویژه ای دارد. شاید اگر در این وضعیت وظایف سختی را برای شاگرد قایل شویم، به خطا نرفته ایم. برای بدست آوردن هر چیز با ارزشی باید بهای آن را پرداخت. با همین استدلال است که کتاب اداب المتعلمین تدوین می شود. آدابی که به شاگرد کمک می کند که از منبع دانش، بیشتر و بهتر بهره ببرد. البته در واقع این ادعا اینجا مطرح نیست که هرچه در این دوره در باره شیوه

آموختن، تدریس، وظایف شاگرد و معلم گفته اند، به دلیل شرایط آن دوره درست بوده است. اما حداقل می توان درک کرد که زمینه هایی که می توانسته به چنین نگاههایی بیانجامد چه بوده است.

مروری بر آنچه در آموزه های گذشته برای شاگرد بهتر بودن آمده، می تواند جالب باشد؛ شاگرد

باید:

- به موقع سرکلاس حاضر شود (قبل از استاد)
- مؤدب در برابر استاد بنشیند.
- در میان حرف استاد نپرد.
- با دقت به حرف استاد گوش کند.
- بی موقع نخندد و سوال نکند.
- قبل از حضور در کلاس مباحث گذشته را به خوبی مرور کند.
- رفتار استاد را الگوی خود قرار دهد.

در این دیدگاه به وضوح معلم و استاد تک سوار میدان تربیت است. آنچه در این نوع آموزش رخ می دهد این است که معلم آنچه می داند و از گذشتگان آموخته در ذهن مرتب می کند و با ترتیب مناسبی آن را بیان می کند. شاگرد هم به خوبی می شنود و به ذهن می سپارد. برای درک بهتر آنچه منظور استاد بود، جلسات بحث تشکیل می شود. شاگردان همه همت و توان ذهنی خود را برای درک بهتر آنچه استاد نیت انتقال آن را داشته بکار می گیرد.

## معلم در دوره دوم

اگرچه در دوره دوم، در مراکز آموزشی که تحت عنوان آموزش عمومی تاسیس شد برخی از نکات بالا تغییر کرد، اما این تغییرات در اصول کلی حاکم بر آموزش تغییری نداد. مثلاً شاگردان روی نیمکت نشستند. معلمین قبل از آموزش به جای تکیه بر حافظه طرح درس می نوشتند. حتی استفاده از تخته سیاه و کتبی کردن برخی مفاهیم هم تغییری محسوس بود. برای اندازه گیری آنچه شاگرد آموخته، آزمون ها طراحی شدند. در همه این اشکال علاوه بر محفوظات، تلاش برای اینکه شاگرد قدرت استنتاج هم پیدا کند - حداقل در مراکز پیشرفته تر - وجود داشت.

در همین دوره عمومی شدن آموزش است که روش های جدیدتری برای آموزش ابداع می شود و

معلم به ابزارهای سمعی و بصری مجهز می شود تا فقط شنوایی تنها حس درگیر برای آموزش نباشد.

در دوره اول تعداد معلمین بسیار کم بود و همین موضوع به آنها تقدسی خاص می بخشید. اما وقتی مراکز تربیت معلم تاسیس شد و آموزش امری عمومی شد و تعداد معلمین زیاد شدند، طبیعتاً وجه انسان بودن معلم جلوه بیشتری داشت. اگرچه در همین دوره هم بسیاری از شاگردان، احترام معلم را نگه نمی داشتند و برخی معلمان زمان سختی را در کلاس و یا خارج از کلاس به خاطر مزاحمت ها و برخوردهای غیر مؤدبانه شاگردان می گذراندند، اما بر وجه منبع علم بودن و الگو بودن معلم در جامعه تاکید می شد و شاگردان مستمراً مورد مواخذه بودند که چرا از معلم بهره نمی برند و یا الگو نمی گیرند. البته در نادرست بودن کار این شاگردان شکی نیست. اما در اینجا توجه به کارکرد و نقش معلم است. در فضای مطلوب این دوره معلمین نقش انتقال دهنده و تحریک کننده و شکل دهنده و الگو بودن خود را داشتند، اگرچه نافرمانی های زیادی هم انجام می شد و جنبه تقدس آنها کمتر شده بود.

به گونه خلاصه نقش های معلم در دوره دوم عبارت بودند از:

۱- منبع دانش

۲- انتقال دهنده دانش

۳- تحریک کننده برای یادگیری

۴- شکل دهنده رفتار یادگیرنده

۵- الگو بودن برای شاگرد

در دوره اول و دوم تلاش معلمین این بوده است که شاگردان را به مراحل بالاتر از درک یعنی کاربرد و ارزشیابی برسانند. بنابراین اگرچه در بخش عمده ای از آموزش و پرورش موجود ما تاکید بر حفظیات زیاد است، ولی از نظر برنامه ریزان، معلمان وظیفه دارند شاگردان را به مراحل بالاتر طبقه بندی بلوم از هدف های آموزشی برسانند.

تذکر این نکته از این جهت جایز اهمیت است که تصور نشود معلم در نقش دوره دوم به تفکر اهمیت نمی داده است. اگرچه در سطح کلی، آموزش و پرورش در مراحل بلوم هم فقط تا کاربرد را جزء شاخص های ارزشیابی قرار داده است. با این حال می دانیم که معلمین تشویق می شوند اگر بتوانند مراحل بالاتری از اهداف را هم پوشش دهند. لذا معلم دوره دوم هم نقش تقویت تفکر را دارد. اما به دلیل مسئولیت معلم در انتقال دانش و داوری از یادگیری و تدریس و سازگار کردن شاگرد با هنجارها، قوانین، عرف و ارزش های کشور، فرصت کمی را برای تقویت تحلیل و نقد در شاگردان دارد.

## معلم در دوره سوم

اما معلم دوره سوم یا با تسامح، معلم قرن ۲۱ ام، نه تنها تقدس و یکتایی در منبع دانش بودن را ندارد، بلکه حتی نقش های الگویی، داوری، شکل دهنده گی و مسئول آموزش بودن را هم از دست می دهد. این تغییر نقش که شروع آن به بیش از نیم قرن می رسد و در حال گسترش است و اغلب سیستم های آموزشی را متاثر کرده است، اکنون به یک ضرورت تبدیل شده است. اصرار بر حفظ نقش قبلی نه تنها کمکی به پیشرفت آموزش نمی کند، بلکه مانعی بزرگ برای رشد یادگیرندگان ایجاد می کند.

در نقش جدید، معلم تقدس ندارد زیرا دانش در انحصار کسی نیست. همچنین معلم منبع دانش قلمداد نمی شود زیرا دسترسی به دانش کاملاً همه گیر شده است. روش های دسترسی به دانش آن چنان وسعت دارد که کمترین انتظار از یک انسان به عنوان معلم برای داشتن معلومات می رود. دیگر نه تنها انتظار دارا بودن انبوهی از دانش روبه گسترش از معلم نمی رود، بلکه داشتن آن هم - حتی در حدی که همه را شگفت زده کند - ایجاد برتری برای معلم نمی کند. شاید در قرن قبل افرادی به دلیل آنکه در حفظ انبوهی از دانش در سینه خود به شهرت بی مانندی رسیده باشند، اما در زمانه کنونی، این کار از عهده یک رایانه معمولی برمی آید. به علاوه، رایانه علاوه بر نگهداری دهها برابر اطلاعات از هر نوعش - که در یک کول دیسک چندگرمی امکان پذیر است - امکان دسترسی، نگهداری، ویرایش، بروز رسانی، دسته بندی و تحلیل اطلاعات را هم می دهد.

معلم کنونی نه تنها منبع دانش تلقی نمی شود، همچنین نقش تعیین کننده صحت و سقم اطلاعات را هم ندارد. این موضوع که معلم دیگر نقش داور نهایی در مورد اطلاعات موجود را ندارد، از طبیعت گسترش بی اندازه دانش و روند سریع تولید دانش های جدید سرچشمه می گیرد. امکان اعتبارسنجی دانش نه تنها برای معلم بلکه برای اغلب دانش آموختگان و افراد فعال حوزه علم، حتی برای آنان که متخصص محسوب می شوند، وجود ندارد.

مهمترین تغییری که در نقش معلم در قرن کنونی ایجاد شده است، نقش انتقال دهنده دانش یا فرهنگ یا ارزش ها است. برخی سیستم های آموزشی بیشتر بر دانش و برخی دیگر به فرهنگ یا ارزش های ناشی از جامعه یا مذهب تکیه دارند. نقش قبلی معلم به عنوان انتقال دهنده هریک از آنها اکنون متحول شده است.

این تغییر نقش هم به دلیل آن است که دسترسی به دانش همان گونه که قبلاً توضیحش رفت، آسان و متنوع است و هم به این دلیل مهم تر که انتقال دانش ارزشی ایجاد نمی کند. انسان قرن ۲۱ ام نه تنها نمی تواند دانش لازم برای زندگی را در ذهن خود حفظ کند، بلکه حتی اگر بهتر از رایانه ها هم عمل کند، این دانش ارزشی برای زندگی وی ندارد. بی ارزش شدن دانش تنها، به این دلیل است که اولاً دانش نیاز اعتبار سنجی دارد والا استفاده از آن می تواند مخاطره آفرین باشد، ثانیاً بسیاری از دانش ها حتی اگر درست باشند، به سرعت کاربرد خود را از دست می دهند و به دانش های صرفاً قابل بایگانی تبدیل می شوند. مثلاً اگر امروزه روش درمان آبله را بدانیم، به دلیل همه گیر شدن واکسن آبله، عملاً نیاز به درمان آبله وجود ندارد. به همین ترتیب اگر نحوه تعمیر تلفن های شماره گیر را یاد بگیریم، در عمل تقریباً این تلفن ها از بین رفته است. مثال دیگر می تواند دانش نحوه یافتن جهت، با ستارگان باشد که با وجود ابزارهای الکترونیکی که تقریباً همه گیر شده، بی ارزش می نماید. حتی از بسیاری از دانش های پایه نیز عملاً بی نیاز شده و یا خواهیم شد. مثلاً اگر فردی نتواند جذر یک عدد ۲ رقمی را با دقت بگیرد حتی اگر رشته اصلی او ریاضی و یا مرتبط با ریاضیات باشد به شرطی که مفهوم جذر را با دقت بداند چه تاثیر منفی در آینده او خواهد داشت و از انجام چه فعالیتی یا پیشرفتی باز خواهد ماند؟!

ثالثاً نه تنها امروزه، حتی در دوره قبل هم دانش صرف کارساز نبود و قرار بوده است که افراد به مراتب کاربرد و ارزشیابی در هدف های آموزشی برسند. بنابراین معلم نقش انتقال دانش را همواره به عنوان آغاز کار داشته است. حال اگر به نقش انتقال مهارت کاربرد و یا ارزشیابی وارد شویم، شاید به نظر برسد هنوز معلم می تواند نقشی مانند انتقال مهارت کاربرد دانش و یا ارزشیابی از دانش را داشته باشد. ولی نکته کلیدی در همین جاست. تئوری های جدید اصولاً امکان رسیدن به مهارت های فوق را با شیوه انتقال از معلم به شاگرد ممکن نمی دانند. شاید به همین دلیل بوده که اهداف آموزشی در سیستم های گذشته اگرچه تاکید بر سطوح ارزشیابی و حتی ترکیب بوده - عملاً هرگز از سطح کاربرد فراتر نمی رفته است. به طور خلاصه اساساً نقش انتقال دهندگی معلم زیر سوال رفته است؛ چه دانش بخواهد منتقل شود، چه مهارت هایی مانند کاربرد و ارزشیابی.

اگر به تفکری برگردیم که نقش معلم را بیش از انتقال دانش، انتقال فرهنگ و ارزش ها می داند، عمق این ناممکن بود اکنون و با توضیحات بالا واضح تر است. زیرا جنس فرهنگ و ارزش ها از جنس دانش نیست، بلکه از نوع باور، منش و نگرش است. همه این اهداف اگر آن ها را اهداف آموزشی بخواهیم ببینیم در سطح و هم ردیف مهارت ارزشیابی و ترکیب است.

تئوری های جدید آموزش که در حوزه شناختی توسعه یافته است، یادگیری را فرایندی می دانند که با محوریت شاگرد آغاز می شود، ادامه می یابد و پایان می گیرد.

آخرین نقشی که از معلم قرن ۲۱ گرفته خواهد شد. نقش الگویی است چند عامل در این موضوع دخالت دارند. اولین عامل همان گسترش دانش و همه گیر شدن آن است. پس معلم الگوی دانش برای شاگرد نیست. همچنین وقتی جایگاه معلم به عنوان دارنده، داوری کننده و انتقال دهنده علم از بین برود، کاریزمای لازم برای الگو شدن را تا حدی از دست می دهد و وجهی که برای الگو بودن معلم می ماند و البته عمدتاً هم با این وجه توصیه به الگو شدن به معلم داده می شود، وجه ارزشی وی است. بیش از هر چیز قرار است معلم الگوی یک انسان کامل یا واقع در مراتب بالاتری از کمال تلقی شود که صفات، نگرش ها و باورها و صفاتش الگوی شاگردان باشد. گرفتن این نقش از معلم دلیل عمیق تری نسبت به سایر موارد دارد.

پیش از بررسی این دلیل، لازم است که توجه شود که در اینجا موضوع روحیه الگوگیری شاگرد نیست. می دانیم که انسانها از هم الگو می گیرند. این خصیصه آنها است. نه تنها بد نیست، به هر حال نمی توان آن را تغییر هم داد. در اینجا سخن از تلاش معلم برای دادن الگو است. سوال این است که آیا خوب است شرایطی فراهم کنیم که معلم الگوی شاگردان شود؟ مثلاً خوب است بررسی کنیم که چه چیزی باعث خواهد شد شاگردان معلم را الگوی خود بگیرند و سپس شرایط را به نحوی مهیا کنیم که این اتفاق بیافتد؟ اگر بخواهیم به این سوالات جواب «نه» بدهیم، باید نکاتی را هم طرح کنیم. مهمترین نکته این است که چه چیزی باعث می شود که معلم الگو شود؟ دو نوع ویژگی قابل تشخیص است. برخی ویژگی های معلم ذاتی است و متعلق به او است. این ویژگی ربطی به معلم بودن یا نبودن او ندارد. مثلاً چهره، منش، توانایی ها و غیره. برخی ویژگی ها عارضی است و به او داده می شود مثل قدرت. به معلم قدرت داده شده که شاگردان را تعلیم دهد، از آن ها تکلیف بخواهد، آزمون بگیرد، نمره بدهد، قضاوت کند، در مورد ارتقاء وی تصمیم بگیرد، و در مورد رتبه علمی او نظر دهد.

در مورد ویژگی دوم جواب "نه" دادن راحت است. نباید به دلیل قدرتی که معلم پیدا می کند، الگوی بچه ها قرار گیرد. اما بخش اول نیاز به دقت بیشتری دارد. این موضوع به فلسفه آموزشی مطلوب ما برمی گردد و همچنین به ماموریتی برای آموزش و پرورش قایل هستیم. اصل بررسی این موضوع یک تحلیل جداگانه را می طلبد.

اما به اختصار می توان اشاره کرد که اگر موضوع انتخاب در فلسفه آموزشی و جهان بینی اهمیت داشته باشد، "نه" گفتن در اینجا وجهی منطقی دارد. نگاهی که می گوید انسان ها باید آن شوند که انتخاب خودشان است و اگر مداخله دیگران در حدی باشد که بتوان گفت انتخاب خودش نقش موثری نداشته، آموزش مسیر نادرستی را رفته است. وقتی می توان گفت که شخص انتخاب کرده است که مسیرهای متفاوتی در برابرش وجود داشته باشد. هم از این نظر که این مسیرهای متفاوت را بشناسد و هم اختیار انتخابش را داشته باشد. این فلسفه، تلاش برای الگو کردن یک فرد برای شاگرد را حرکتی در جهت خلاف انتخاب تلقی می کند. در این نگاه آنچه تقویت می شود، توان تفکر و تحلیل شاگرد است. این قدرت تفکر، هم باید به داده هایی که مخاطب ذهن است تعلق گیرد و هم به داده هایی که مخاطب آن دل است یعنی احساس هم در کنترل قوای تحلیلی قرار می گیرد.

### جمع بندی

به هر صورت معلم قرن ۲۱ ام تقریباً همه نقش های سنتی را از دست می دهد، حال سوال این است که در این صورت چه نقشی را دارد؟ آیا اساساً نیاز به معلم از بین رفته است؟ یا معلم بودن دیگر ارزشی ندارد؟ کار معلم بسیار راحت شده است (چون ظاهراً کاری لازم نیست انجام دهد)؟ به روشنی می توان گفت نقش معلم قرن ۲۱ ام نه تنها ضعیف نشده، بلکه قوت بیشتری یافته است. معلم نقش کلیدی تری در آموزش دارد. نقشی بسیار ظریف، سخت، تخصصی، و موثرتر از قبل. نقش هایی که معلم قرن ۲۱ ام دارد از این قرار است:

۱- نقش ایجاد انگیزه: معلم این قرن می داند که یادگیری شاگرد باید با خواست شاگرد صورت گیرد. هر نوع تلاشی که برای دست یافتن به چیزی جز خود موضوع یادگرفتنی صورت پذیرد، به یادگیری پایدار و موثری تبدیل نمی شود. بنابراین معلم قرن ۲۱ ام، برخلاف معلم دوره گذشته که بدون توجه به تمایل و خواست درونی کودک، صرفاً با تمهید انگیزه های بیرونی مانند تشویق و وعده و وعید یا تهدید، کودک را به یادگیری سوق می داد، باید با دقت کودک را بشناسد، علایق او را بداند، دغدغه های او را بشناسد، و فعالیت های یادگیری را به نوعی طراحی می کند که علایق کودک را مخاطب قرار دهد و شاگرد به فعالیت یادگیری علاقه نشان دهد. هرگاه این کار بخواهد به درستی انجام شود، خود به خود فعالیت های یادگیری باید از زندگی واقعی سرچشمه بگیرد.

۲- نقش درگیر کردن در یادگیری: معلم دیگر انتقال دهنده نیست. بنابراین فعالیت های یادگیری را

باید طوری طراحی کند که شاگردان را در فعالیت درگیر کند. گاهی موضوع یادگیری به درستی براساس علائق کودک انتخاب شده است ولی فعالیتی که براساس این موضوع طراحی می شود، نمی تواند شاگرد را به خود بخواند و او را درگیر کند. مانند کبریتی که شعله زیادی را ابتدا ایجاد می کند ولی با سرعت رو به خاموشی می رود.

۳- طراحی فعالیت یادگیری: معلم این قرن به جای آنکه هدف آموزشی را به اجزاء تبدیل کند و

جزء به جزء آن را برای شاگرد تبیین و تشریح کند، فعالیتی که در آن شاگرد فعالانه در حال عمل کردن است، طراحی می کند. شاگردان در کلاس مدام در حال انجام کاری هستند. این فعالیت می تواند از خواندن، جستجو در منابع، بحث گروهی، طراحی، ساختن، نوشتن، اندازه گرفتن، اجرا کردن، و نقاشی کردن، سرهم کردن، دسته بندی کردن، و غیره تشکیل شود.

فعالیت های یادگیری نمی تواند فقط یک هدف جزئی یادگیری را پوشش دهد. بنابراین در عمل فعالیت های یادگیری ممکن است منجر به یادگیری مسائل مختلفی در حوزه های مختلف عملی شود. این محدوده می تواند نسبت به نوع فعالیت از نظر کمی و کیفی متفاوت باشد، ولی در هر صورت از سنخ هدف گرفتن یک هدف درسی مشخص مانند دوره گذشته نخواهد بود. مثلاً فعالیت یادگیری نمی تواند تنها هدفش این باشد که: شاگرد بداند یک متر معادل صد سانتی متر است. ولی می تواند حتی به این اندازه هم فعالیت معینی باشد: «شاگرد تفاوت حجم و سطح را بفهمد.» البته ممکن است فعالیت یادگیری چندین هدف مانند این را در چند موضوع درسی هم پوشش دهد. مثلاً فعالیت یادگیری ممکن است به این هدف کمک کند که: یادگیرنده از اندازه های اشیاء اطرافش درک عمیق تری پیدا می کند".

۴- نقش ایجاد مسئله: معلم قرن ۲۱ ام بیش از توجه به جواب سوالات، به ایجاد سوال و مسئله

توجه دارد. نقش معلم این است که مسایلی که می تواند کنجکاوی شاگرد را برانگیزد و یا یکی از علائق کودک را تحریک کند به صورت یک مسئله به وی ارائه دهد. یافتن پاسخ به دوش شاگرد است. به این معنی که معلم همواره آمادگی خود را برای حمایت و پشتیبانی از شاگرد در مسیر انجام مسئولیت یادگیرنده که یافتن پاسخ است، اعلام می کند.



۵- نقش تامین منابع یادگیری: یکی از حمایت های معلم از یادگیرنده برای یافتن پاسخ مسایل، تامین منابع یادگیری است. معلم این قرن یک ماشین دارای داده نیست که سوالات دانشی مانند آب در چه درجه ای می جوشد را با یک کلمه بدهد و کل موضوع حل شود.

۶- نقش مشاوره علمی: شاگرد برای انجام فعالیت های یادگیری اش که عمدتاً دست یابی به یک توان، مهارت و نگرش جدید است نیاز به مشاوره دارد. یادگیرنده دانستن مسیر درست تحقیق و کنکاش و غیره را با مشاوره معلم به پیش می برد.

۷- نقش پایش روند یادگیری: معلم بیش از هر کاری بعد از طراحی آموزشی و ایجاد مسئله، روند تغییرات را در شاگرد پایش می کند. این پایش می تواند به معلم و شاگرد کمک کند که مسیر را ارزشیابی کنند و حرکت های خود را اصلاح کنند.

۸- نقش طراحی روند ارزشیابی: معلم قرن ۲۱ ام، برخلاف دوره قبل که بعد از ارایه آموزش به ارزشیابی می پرداخت تا در باره رسیدن به هدف آموزش، تصمیم بگیرد، ارزشیابی را در طول فعالیت های یادگیری انجام می دهد. ارزشیابی در حین آموزش صورت می گیرد و خود بخشی از آموزش است. ارزشیابی عمدتاً برای بازخورد به شاگرد (یا ولی او) برای تصحیح و تغییر روند یادگیری انجام می شود. عمده قضاوت در مورد ارزشیابی به عهده خود شاگرد است.

انجام دادن این نقش ها به مراتب پیچیده تر، زمان برتر، تخصصی تر و البته موثرتر است از نقش های گذشته معلم است. بنابراین معلم قرن ۲۱ ام قابل احترام تر، ارزش مندتر و موثرتر از گذشته است.

دکتر یداله سعید نیا - خرداد ۹۳